



فصلنامه تخصصی علم اصول

فصلنامه علمی - پژوهشی

سال دوم - شماره دوم - زمستان ۱۳۹۵

۲

بررسی مبانی کلام در دانش اصول فقه

سیدصادق محمدی^{*۱}

چکیده

بحث مبادی، از قدیم مورد توجه دانشمندان علوم گوناگون بوده، پیوسته تکامل یافته‌است و اصولیان قدیم و حدیث نیز کم و بیش بدان توجه داشته‌اند و بحث از مبادی کلام یکی از مصادیق مبادی پژوهی است. در این مقاله به تعریف مبادی و تفاوت آن با فلسفه علم اصول و پیشینه ورود مبادی کلامی در علم اصول اشاره شده است. گرچه علم اصول و علم کلام، ارتباط متقابل با یکدیگر دارند؛ ولی سخن در ارتباط علم کلام و تأثیر آن بر علم اصول می‌باشد. یکی از مباحث پیچیده و دقیق آن شکل ارتباط قضایای حقیقی با قضایای اعتباری است. علم کلام به لحاظ سخن از مبدأ و معاد، از علوم حقیقی محسوب می‌گردد و در مقابل، علم اصول از علوم اعتباری به حساب می‌آید. در این نوشتار از صحت و عدم صحت کاربرد مبادی کلامی در علم اصول و موارد آن به صورت تحلیلی در اندازه یک نوشتار مختصر سخن خواهیم گفت و مواردی از مبادی کلامی در علم اصول ذکر خواهد شد.

واژگان کلیدی: کلام، اصول فقه، مبادی، فلسفه علم اصول، قضایای حقیقی و اعتباری.

۱-۱. تعریف مبادی از جهات گوناگون

مبادی از جهات متعدد (لغوی، ادبی، منطقی و فلسفی) معانی گوناگونی دارد؛ ولی به لحاظ اختصار فقط از منظر اصولی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

محقق نائینی می‌گوید:

مبادی بر دو قسم است مبادی تصویری و تصدیقی. مبادی تصویری یک مجموعه از تعاریف و تصوراتی است که به شناخت موضوعات و محمولات مسائل علم منجر می‌گردد و مبادی تصدیقی عبارت از یک سلسله قضایا و ادله است که تصدیق محمول‌ها برای موضوع‌های مسائل علم را به دنبال دارد و علم اصول دارای مبادی خاصی به نام مبادی احکامی است و مبادی احکامی به مباحث مرتبط به وضعیت احکام (مقدمات و لوازم) نظیر تضاد آنها با یکدیگر و نیز استقلالی بودن جعل در احکام وضعی یا انتزاع آنها از احکام تکلیفی گفته می‌شود.^۱

این گفتار اقسام مبادی را بیان می‌نماید؛ ولی حقیقت مقسم و اقسام را به طور واضح و کامل بیان نمی‌کند؛ بنابراین معلوم نیست مبادی احکامی از کدام از دو قسم تصدیقی و تصویری است و چرا از آن دو قسم خارج شده است و حال آنکه مبادی احکامی در صورت شناساندن موضوع یا محمول نظیر تعریف حکم و اقسام آن، تصویری است و در صورت تصدیق ثبوت محمول، نظیر تضاد احکام با یکدیگر، تصدیقی است.

مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی این گونه آورده است:

آنچه به عنوان تعریف علم و موضوع علم و بیان غرض از آن به طور متعارف در ابتدای هر علمی تدوین می‌گردد از مقدمات شروع در جهت

۱. فوائد الاصول، میرزا حسین نائینی، ج ۱، ص ۳۷.

ایجاد بصیرت طالب، محسوب می‌گردد و نه از مبادی^۱

ایشان مباحث مرتبط با نفس علم (مثل تعریف، موضوع و غایت) را جزء مبادی نمی‌شناسد؛ بنابراین مواردی از قبیل روش‌شناسی نیز خارج است و به نظر ایشان این‌گونه از موارد از مقدمات شروع به مباحث علم به حساب می‌آید.

مرحوم شیخ محمدتقی رازی نیز در این زمینه عبارتی دارد:

ایشان عبارت «ما يتوقف عليه المسائل» را به طور مطلق مبادی نمی‌داند؛ زیرا در این صورت اکثر مسائل علوم دیگر که علم اصول توقف بر آنها دارد، جزء علم اصول می‌گردند و این خلاف متعارف در نگارش و تألیف است و به همین جهت برخی، مبادی تصدیقی را به «القضايا التي تتألف منها قياسات العلم» و مبادی تصویری را به «حدود الموضوع و اجزائه و جزئياته و عوارض الذاتيه» اختصاص داده‌اند سپس ایشان سه اطلاق برای مبادی ذکر می‌کند.^۲

۱. ما يتوقف عليه المسائل؛

۲. القضايا التي يتألف منها قياسات العلم؛

۳. ما يبتدأ به قبل الشروع في المقصود من الفن؛

نکته: در مورد چپستی و حقیقت مبادی و اقسام و مؤلفه‌های آن، اختلاف نظر وجود دارد به عنوان مثال:

۱. آیا مبادی علم منحصر در مبادی مسائل است و یا شامل مبادی نفس علم نظیر تعریف علم، تعریف موضوع علم، بیان غایت علم، روش استدلال و ساختارشناسی علم و مانند آن نیز می‌گردد و به نظر نگارنده دیدگاه دوم صحیح است.

۲. آیا مبادی تصویری و تصدیقی قسیم مبادی احکامی و منطقی و لغوی و کلامی

۱ شیخ محمد حسین اصفهانی، نهاية الاصول، ج ۱، ص ۱۷

۲ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی، ص ۱۸

است و یا اینکه همه اینها و موارد دیگر به تصویری و تصدیقی تقسیم می‌گردد^۱، با نظریه نخست موافق است و به نظر نگارنده دیدگاه دوم صحیح است.

۳. اینکه مبادی به موارد غیر بین منحصر است و موارد بین جزء مبادی نمی‌باشد همچنان که شیخ بهایی به آن ملتزم است «زبدة الاصول، المنهج الاول فی المقدمات» و به نظر نگارنده مبادی اعم از بین و غیر بین است.

با توجه به مطالب ذکر شده مبادی (در نظر اصولیان) اموری می‌باشند که یا منجر به تصدیق به ثبوت محمول برای موضوع می‌گردد و یا شناسایی موضوع و محمول و توابع آن را به عهده دارد و یا از عوارض و خصوصیات نفس علم و تعریف موضوع و غایت و روش تبیین علم و مانند آن، سخن می‌گوید و مبادی کلامی نظیر استحاله طلب حاصل و قُبَح ترجیح مرجوح بر راجح و استحاله تحصیل حاصل از مبادی تصدیقی و تعریف قُبَح در «التعبد بالظن قبیح» و مانند آن از مبادی تصویری است و تفاوتی میان اموری و غیر بین نیز نیست و البته مقصود از مبادی در علم اصول آن مواردی است که یا در علم دیگری بحث نشده و یا در صورت پرداختن به آنها متناسب با علم اصول بررسی نشده باشند.

۱-۲. پیشینه بحث از مبادی به طور عام و مبادی کلامی به طور خاص

از جمله سنت‌های علمی دقیق و عمیق سلف و خلف در آثار علمی، مدخل‌نویسی است، این سنت قیم گاهی به صورت مقدمه‌نویسی در قالب بحث از رئوس ثمانیه علم و گاهی به صورت براءت استهلال و گاهی به عنوان مبادی علم جلوه نموده است و در زمان اخیر این روشبه صورت کامل‌تر و فنی‌تر به عنوان فلسفه علم (فلسفه مضاف) مطرح شده است.

شهید صدر با توجه به تأثیر علم کلام در اصول فقه اشاره به نقش بنیادین علم کلام در اصول فقه به خصوص در قرون اولی می‌نماید و نمونه آن را بحث حُسن و قُبَح عقلی ذکر می‌کند و با توجه به مباحث تأثیرگذار از قبیل عصمت پیامبران و امامان و موارد دیگر

۱ فیروزآبادی، عنایة الاصول، ج ۱، ص ۵

که خواهد آمد می‌توان ورود مبادی علم کلام در اصول را به زمان آغاز تدوین علم اصول نسبت داد.

علامه شعرانی در کتاب نفیس **المدخل الى عذب المنهل** به این مسئله توجه ویژه نموده و کتاب خود را با تعریف علم و موضوع و غایت علم اصول شروع نموده و سپس مبادی پژوهی را از مبادی کلامی و منطقی آغاز می‌نماید و پس از آن مبادی لغوی و مبادی احکامی را به طور جداگانه ذکر می‌کند و شاید از نظر مبادی پژوهی و نوع ورود به مباحث مبادی، بی‌نظیر باشد.

شهید صدر در کتاب **الحلقة الثانية** ابتکار ستودنی دارد، ایشان نخست با طرح بحث حکم‌شناسی به عنوان تمهید عناوین زیر را آورده است و همین روش را در **الحلقة الثالثة** نیز دارد.

الحکم الشرعی و تقسیمه، مبادی الحکم التکلیفی، التضاد بین الاحکام التکلیفیة، شمول الحکم لجميع وقائع الحیاة، الحکم الواقعی والحکم الظاهری، الامارات والأصول، اجتماع الحکم الواقعی والظاهری والقضية الحقيقية والقضية الخارجية

این شکل از طرح فهرست نشان از مبادی پژوهی این اصولی‌ست که دارد و در صورتی که همین روش در مبادی علم اصول نظیر مبادی کلامی به طور کامل صورت گیرد تحولی در تدوین و بیان علم اصول و تعمیق و تدقیق بیشتر در مسائل آن اتفاق خواهد افتاد.

محقق فیروزآبادی نیز پس از تعریف مسائل علم اصول در ارتباط با مبادی، این چنین آورده است:

مبادی بر دو قسم است، مبادی تصویری یک سلسله از تعاریف و تصوراتی است که به شناخت موضوعات و محمولات مسائل علم منجر می‌گردد و مبادی تصدیقی به قضایایی گفته می‌شود که تصدیق ثبوت محمول برای موضوع در مسائل علم را به دنبال دارد و علم اصول دارای مبادی دیگری

مثل مبادی احکامی است^۱

گرچه جدانمودن مبادی احکامی و مبادی لغوی و مبادی منطقی از مبادی تصدیقی و تصویری و قسیم قراردادن آنها صحیح نیست؛ زیرا هرکدام از مبادی به دو قسم تصدیقی و تصویری تقسیم می‌گردد؛ ولی این بیان، نشان از مبادی پژوهی ایشان دارد و می‌توان از نوع گفتار ایشان بدست آورد که اقسام دیگری از مبادی مثل مبادی کلامی نیز مورد نظر ایشان بوده است.

۱-۳. ضرورت بحث از مبادی به طور عام و مبادی کلامی به طور خاص

شکی در تأثیر علوم در یکدیگر وجود ندارد و می‌توان از تأثیر متقابل فقه و علم اصول نام برد به گونه‌ای که علم اصول از درون علم فقه به وجود آمده است و شهید صدر به این نکته اشاره و توضیحی دارد^۲ و همچنین تأثیر علم کلام در اصول فقه قابل انکار نیست تا آنجا که برخی از دانشمندان علم کلام، بخشی از کتاب کلامی خود را به مباحث اصول فقه اختصاص داده‌اند و علاوه بر این برخی از مباحث اصولی در اصول یک بحث کلامی بوده و به طور مثال می‌توان از عدم حجیت خبر واحد به دلیل عدم قطعی بودن آن نام برد به گونه‌ای که در علم کلام قدیم است که اصول دین به دلیل قطعی نیاز دارد و خبر واحد ظنی است و نمی‌توان با آن اصول دین را اثبات نمود و شبهه‌ها بن قبه در همین جهت قرار دارد و این بحث باعث شد تا زمان محقق حلی (قرن هفتم) اثبات مسائل فقهی با خبر واحد مورد خدشه قرار گیرد.

نگارنده معتقد است که بحث از مبادی و مبادی پژوهی یک ضرورت انکارناپذیر در علم اصول است و لازم است نخست، علم اصول و یا ابتدای هر مسئله‌ای از مسائل علم اصول مبادی آن ذکر گردد و اثبات این ادعا در دو مرحله انجام می‌گیرد.

۱ فیروزآبادی، عنایة الاصول، ج ۱، ص ۵

۲ سید محمدباقر صدر، المعالم الجدید، ص ۳۴

۱-۳-۱. مرحله نخست

گرچه بحث از مبادی در کلمات اصولیان مورد غفلت نبوده؛ ولی مبادی پژوهی در یک گزارش و یا یک بحث تحلیلی در لابه لای کلمات آنهم در برخی از مسائل خلاصه شده است، به عنوان مثال در بحث مقدمه واجب و اجتماع امر و نهی و حتی استصحاب مسئله اصولی یا دخول در مبادی بودن آنها مطرح شده است و این روش نمی تواند به تبیین کافی و لازم در مورد مبادی منجر گردد.

مبادی پژوهی به طور عام و بحث از مبادی تصدیقی به طور خاص از اهمیت ویژه ای از جهت استدلال در مسائل علم برخوردار است و چون خیلی از مبادی به فراخور حال علم اصول در جای دیگر بحث نشده و یا اینکه به طور کلی مورد بررسی قرار نگرفته است نیازمند تغییر نگرشو روش در ساختار علوم و علم اصول می باشیم و این نکته را با ذکر یک نمونه توضیح می دهیم.

بحث از حُسن و قُبْح یکی از ابحاث مبادی کلامی است و این بحث گرچه در علم کلام و جای دیگر مورد نظر بوده؛ ولی آنطوری که برای کاربرد در اصول فقه مورد نیاز است مورد نقد و بررسی قرار نگرفته؛ بنابراین زوایای آن مجهول مانده است و این در حالی است که بحث حُسن و قُبْح بسیار دقیق و پُر فایده است.

مرحوم اصفهانیان را در قضایای مشهور عقلایی داخل می داند و معتقد است که حقیقت آن به توافق آرای عقلا است و واقعیتی غیر از این ندارد و این در حالی است که برخی آنرا به طور کلی منکر هستند و اعتقادی به حُسن و قُبْح غیر شرعی ندارند و برخی از اصولی ها آنرا از احکام مستقل عقلی می دانند^۱؛ بنابراین حقیقت حُسن و قُبْح و جایگاه و موارد کاربرد آن در لابه لای کلمات اصولیان آمده است؛ ولی به دلیل عدم مبادی پژوهی، به طور کامل و مستقل نقد و بررسی نشده است.

بحث از حقیقت امور اعتباری و حقیقی و شکل ارتباط آندو و بحث از ماهیت احکام و

زبان‌شناسی و مباحث هرمنوتیک و تفاوت اخبار و انشا و ثمرات آن در کلمات به طور جدی نیامده و در برخی موارد اشاره هم نشده است و به همین جهت خیلی از مسائل علم اصول لاینحل مانده است، همچنین بحث از تاریخ علم اصول به معنای تطور و تحول مسائل علم اصول در بستر زمان و اینکه مسائل علم اصول از کجا شروع و مراحل تکامل و تطور و شأن نزول آنها چیست؟ از جمله مواردی است که می‌تواند کمک شایانی در حل‌نقطه‌های مبهم در مباحث نماید، بحث تاریخی در علم گاهی به صورت معرفی مؤسسان و مؤلفان و تأثیرگذاران و زندگی‌نامه‌آنان و مانند آن صورت می‌گیرد و گاهی نیز به بررسی سیر و تغییر و تحول علم در بستر زمان می‌پردازد که در این صورت تاریخ اصول به بررسی چگونگی پیدایش و تطور علم اصول و مسائل آن در طول زمان توجه دارد و این رویکرد تاریخی به روشن شدن نقطه‌های کور و مبهم و زدودن و رفع نزاع در کلمات و مانند آن کمک می‌کند و همچنین بحث روش در علم و دستیابی به روش‌های بهتر و مؤثرتر با توجه به اصول سلف صالح نیز مغفول عنه مانده و البته برخی از این موارد داخل در مبادی نیست و باید در بخش فلسفه علم اصول به آنها پرداخت؛ ولی از لحاظ هدف و غرض نکته‌های مشترک دارند.

۲-۳-۱. مرحله دوم

گرچه تلاش‌های فراوان دانشمندان سلف و مذاقه‌های فراوان متأخران در عرصه مبادی پژوهی غیرقابل انکار است؛ ولی به جهت عدم توجه به مبادی پژوهی به عنوان یک اصل و برنامه مستقل، ایرادهای فراوانی در عرصه مبادی پژوهی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱. عدم شفافیت در شناسایی انواع مبادی علم اصول و عدم توجه کافی در بیان و اهمیت آنها به ویژه مبادی کلامی؛

۲. تداخل مبادی در یکدیگر و ورود آنها در مسائل علم اصول؛

۳. عدم بررسی کافی در نقد و ابرام مبادی به دلیل عدم توجه به جایگاه مهم مبادی پژوهی؛

۴. سرگردانی و تحیر در برخی از مسائل علم اصول و نزاع در دخول و خروج آنها از مسائل این علم، به عنوان مثال آقاضیاء عراقی اشاره به نزاع در مقدمه واجب می‌کند، برخی از اصولیان به جهت بحث از وجوب مقدمه آنرا یک مسئله فقهی می‌دانند و برخی دیگر به جهت بحث از لوازم وجوب ذی‌المقدمه آنرا از مبادی احکامی می‌پندارند و عده‌ای از اصولیان به جهت بحث از استحقاق ثواب و عقاب در صورت موافقت و مخالفت با اتیان و عدم اتیان مقدمه، آنرا یک مبدأ از مبادی کلامی می‌شمارند و این در حالی است که خود ایشان و کثیری از اندیشمندان اصولی آنرا یک مسئله اصولی می‌دانند^۱ و این نزاع نشان از تحیر و سرگردانی علما در اندراج این بحث دارد و بازگشت این امر به ابهام و عدم تبیین مبادی و عدم شناسایی افتراق آن از مسائل و در نهایت عدم توجه به مبادی پژوهی می‌باشد البته این بدان معنا نیست که در صورت بحث و تحقیق و توجه به مبادی پژوهی نزاع به طور کلی وجود نخواهد داشت.

۱-۴. رابطه مبادی کلامی و فلسفه علم اصول

پرسش مطرح این است که آیا ارتباطی میان ایندو وجود دارد و در صورت وجود ارتباط چه نوع نسبتی برقرار است و این دو پرسش، نیز مرتبط با مبادی و فلسفه علم اصول به طور عام و نیز مرتبط با مبادی کلامی و فلسفه علم اصول به طور خاص است. شکی نیست که فلسفه علم (فلسفه مضاف) متأثر از سنت مدخل‌نویسی و مقدمه‌نگاری و بحث از رئوس ثمانیه و در نهایت مبادی پژوهی است و در واقع غرض از فلسفه علم همان غرض از مبادی پژوهی به طور کامل‌تر است و جهت روش‌شدن بحث نخست تعاریف از فلسفه علم ارائه می‌شود.

۱. تعریف جناب آقای صادق آملی لاریجانی^۲

فلسفه علم اصول مجموعه مسائلی است که در اثر نگاه بیرونی یا درجه دوم حاصل

۱ آقاضیاء الدین عراقی، نه‌ایة الافکار، ج ۲، ص ۲۵۹

۲. برگرفته از مصاحبه مجله پژوهش و حوزه.

می‌شود به شرط آنکه در علم دیگری به آنها پرداخته نشود.

روشن است این تعریف اختصاص به فلسفه علم اصول ندارد منتها بحث ایشان در ارتباط با علم اصول بوده است؛ بنابراین نامی از علم اصول نیز آورده و همچنین مقصود از ذیل اعم از این است که در علم دیگر بیان نشده و یا اینکه مطالب گفته شده مناسب با غرض و هدف علم اصول نباشد.

۲. تعریف جناب آقای هادوی تهرانی^۱

فلسفه یک علم مجموعه‌ای از گزاره است که از مطالعه بیرونی آن علم حاصل می‌شود؛ بنابراین فلسفه یک علم در زمره علوم یا معارف درجه دوم محسوب می‌گردد.

۳. تعریف جناب آقای علی اکبر رشاد

دانش مطالعه فرانگر عقلانی علم اصول فقه برای دستیابی به احکام کلی این دانش و امهات مسائل آن^۲.

قصد نگارنده در این قسمت ارائه تعریف دقیق و حقیقی فلسفه علم نیست؛ بنابراین فقط به یک نکته کلیدی و مشترک میان همه تعاریف و تعریف مختار اشاره می‌شود و آن اینکه فلسفه علم به قضایای مرتبط با نفس علم و مسائل علم گفته می‌شود که محل تکون آنها خارج از علم است.

با توجه به این نکته نمی‌توان فارق و تفاوت زیادی میان فلسفه علم و مبادی علم قائل شد و جهت روشن شدن این نکته نخست مسائل علم را تعریف می‌نمائیم، مسائل علم به مجموعه قضایایی گفته می‌شود که هر علمی متکفل آنها است و برای پایه‌ریزی و تبیین و اثبات مسائل به یک سری از مقدمات و مواد، هم به لحاظ تصور موضوع و محمول و توابع آن و هم به لحاظ تصدیق محمول برای موضوع نیاز داریمو اگر این موارد تصدیقی را به فرامسئله و فراعلمی تعمیم بدهیم بخش عظیمی از فلسفه علم را شامل

۱. برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی استاد هادوی تهرانی.

۲. برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی استاد علی اکبر رشاد.

می‌گردد؛ ولی به هر حال مواردی مثل بحث از ترابط دو علم و به عبارت دیگر بحث‌های بینا رشته‌ای و بحث از تاریخ هر علمی که مرتبط با تطور و تکامل مسائل آن است (و نه صرف شناسایی مؤسس علم و مؤلفان و مانند آن)، مرتبط با فلسفه علم می‌باشند و در مبادی داخل نمی‌باشد مگر آنکه در اصطلاح مبادی تصرف گردد و یا اینکه در ماده افتراق به نوعی از مبادی تصویری و تصدیقی سخن به میان بیاید به عنوان مثال بحث از ترابط میان دو علم یا بحث از تطور تاریخی مسائل علم را دخیل در تبیین مبادی تصدیقی علم مورد نظر بدانیم.

به هر حال نسبت میان این دو تساوی و یا عموم و خصوص مطلق و یا بنابراینکه مبادی تصویری در فلسفه علم داخل نباشد و از آن طرف مباحثی مثل بحث‌های بینا رشته‌ای در مبادی قرار نگیرد عموم و خصوص من وجه باشد، که به عقیده مؤلف حق هم همین است، مهم آن است که بدانیم هدف از مبادی پژوهی و فلسفه علم، حلّ مشکلات علمی و روشن نمودن نقطه‌های تاریک و مبهم مسائل علم و کاربردی‌تر کردن آنها است و در هر صورت می‌توان ادعا نمود که تمامی مبادی کلامی تصدیقی در علم اصول داخل در فلسفه علم اصول است گرچه ممکن است ماده افتراقی از جانب مبادی تصویری کلامی نیز داشته باشیم که به آن در مطالب گذشته اشاره شد و به نسبت عموم و خصوص من وجه قائل شویم و حق هم همین است.

۲. بررسی ارتباط علم کلام با علم اصول:

یکی از مباحث مهم و اساسی در مجامع علمی کنونی مطالعات بینا رشته‌ای است و ارزش این گونه از ابحاث بر اهل فن پوشیده نیست و یکی از فوائد آن تبیین و بررسی دقیق و صحیح مبانی و مبادی اخذ شده از علوم دیگر است و یکی از علومی که در اصول فقه تأثیر بسیاری داشته، علم کلام است که این امر در سه بخش توضیح داده میشود:

۲-۱. محور بودن علم کلام نسبت به علم اصول

موضوع علم کلام مبدأ و معاد است؛ بنابراین موضوع آن در کلام قدیم عبارت از اصول

دین و مسائل اعتقادی مهم دین است.

در شرح المصطلحات الکلامیه از غایة المرام و العقائد الدینیة چنین آمده است^۱.

علم الکلام هو العلم الباحث عن ذات واجب الوجود و صفاته و افعاله و متعلقاته و موضوع علم الکلام هو المعلوم من حيث يتعلق به اثبات العقائد.

عبدالرزاق لاهیجی نیز از متکلمان بسیار معروف شیعه در قرن یازدهم در کتاب **شوارق الالهام** می گوید شایسته است بگوئیم کلام یک صنعتی نظری است که عقاید دینی را ثابت می کند^۲.

با توجه به تعاریف، علم کلام با گزاره‌هایی نظیر (پیامبر و امام معصوم است) و (سنت پیامبر و به طور کلی سنت معصوم حجت است). تقدم رتبی بر علم اصول دارد و می توان ادعا نمود که پایه تمامی علوم حوزوی علم کلام است؛ زیرا تا اثبات عصمت و حجیت قول و تقریر و فعل معصوم و رسالت پیامبر و نزول کتاب اثبات نشود هیچ علمی از علوم اسلامی مثل تفسیر و فقه و بسیاری از مسائل اصول فقه تکون نمی یابد.

۲-۲. مبادی کلامی در جهت تصدیق مسائل علم اصول

همان گونه گفته شد مبادی کلامی به دو قسم می تواند باشد مبادی تصویری و مبادی تصدیقی؛ ولی مهم در مبادی کلامی، مبادی تصدیقی آن است به عنوان مثال (قضیه پیامبر و امام معصوم است و کتاب حجت است و سنت حجت است)^۳ یک مبدأ کلامی است؛ زیرا اگر اینها ثابت نشوند مسائلی همچون «خبر الواحد حجة» از راه کتاب و سنت و

۱. شرح المصطلحات فرهنگ عربی جمعی از نویسندگان.

۲. لاهیجی، شوارق الالهام، ج ۱، ص ۵

۳. «حجت» به سه معنای لغوی، منطقی و اصولی آمده است. تعریف حجت لغوی «کل شی یصلح أن یحتج به علی الغیر»، تعریف حجت منطقی «کل ما یتألف من قضایا تنتج مطلوباً و هی نفس الحد الاوسط» و تعریف حجت اصولی «کل شی یشیت متعلقه و لایبلغ درجة القطع» می باشد و حجت اصولی بودن مثل خبر واحد در علم اصول متوقف بر حجیت لغوی سنت و قول معصوم و اثبات عصمت پیامبر و ائمه اطهار^ع می باشد و اثبات حجیت لغوی سنت و اثبات عصمت به علم کلام مربوط است؛ بنابراین مبادی کلامی در جهت تصدیق مسائل علم اصول کاربرد دارند و این گونه مبادی کلامی، مبادی تصدیقی علم اصول نام دارند.

اجماع و سیره عقلاء و مانند آن قابل اثبات نیست و همچنین مبادی کلامی بسیاری نظیر حُسن و قُبْح عقلی و استحاله و قُبْح طلب حاصل و تحصیل حاصل و قُبْح صدور تکلیف به مالا یطاق و مانند آن در جهت تصدیق و اثبات محمولات بر موضوعات در علم اصول مورد استفاده قرار می‌گیرند که تفصیل آن خواهد آمد.

۲-۳. وجوه افتراق میان علم کلام و اصول فقه

ارتباط علم کلام و علم اصول از آن جهت است که در هر دو، یک نوع استنباط وجود دارد، علم کلام در هر سه مکتب شیعی، اعتزالی و اشعری، متکفل اثبات مسائل اعتقادی از راه عقل و شرع و یا فقط از راه شرع است و علم اصول متکفل راه رسیدن به احکام فرعی فقهی یعنی استنباط آنها از ادله می‌باشد و این ارتباط از جهت منطق و روش با توجه به اینکه علم کلام رابطه ویژه‌ای با متون مقدس دارد قوی‌تر می‌شود گرچه معتزلیان بر عقل‌گرایی شهرت داشته و در مقابل اشعری‌ها به ضدیت با این روش اقدام نموده‌اند و مکتب شیعه نیز یک روش اعتدالی را برگزیده؛ ولی در عمل، همه مکتب‌ها با متون مقدس ارتباط وثیقی داشته‌اند و مکتب تشیع بر اساس ولایت‌پذیری و محوریت امامت، کلام خود را بر اساس استفاده از متون پایه‌گذاری نموده گرچه در برخی روش‌ها بر عقل‌گرایی و روش فلسفی اهمیت ویژه‌ای داده شده است و از سوی دیگر موضوع علم اصول را ادله اربعه (منسوب به مشهور و مختار نائینی) و یا ذات ادله (مختار صاحب فصول) و یا حجت و دلیل (مختار مرحوم بروجردی) و یا ادله مشترک در استدلال فقهی (مختار سیدصدر) و یا کلی منطبق بر موضوعات مسائل گوناگون (مختار آخوند خراسانی) معرفی نموده‌اند و موضوع علم کلام در کلمات متکلمان ذات متعال وصفاتش و مسئله معاد است؛ بنابراین تفاوت علم کلام و اصول فقه را می‌توان در موضوع یا نوع و سنخ مسائل آن و یا غرض جست‌وجوکرد و بر این اساس تفاوت میان این دو علم، ماهوی است و این تفاوت‌ها موجب تفاوت اساسی میان گزاره‌های علم کلام و مواد استدلالی آن و میان گزاره‌های علم اصول و مواد استدلالی آن گشته و این موجب یک پرسش مهم و بحث پیچیده و سرنوشت‌سازی به نام چگونگی ارتباط قضایای حقیقی و قضایای اعتباری شده است.

۱-۳-۲. سه اطلاق برای وجود در کلمات

۱. **وجود تکوینی:** وجود تکوینی بر وجود متاصل و واقعی در ظرف تکوین و خارج گفته می‌شود نظیر وجود جواهر و اعراض؛

۲. **وجود اعتباری:** گاهی وجود به چیزی اضافه می‌شود که با اعتبار معتبر موجود می‌گردد و بقای آن نیز به بقای اعتبار بستگی دارد و وجود خارجی ندارد البته یک وجود اعتباری مستقل در عالم اعتبار دارد نظیر احکام تکلیفی (وجوب و حرمت استحباب و کراهت و اباحه) و احکام وضعی، (زوجیت و ملکیت و...).

۳. **وجود انتزاعی:** گاهی وجود به چیزی نسبت داده می‌شود که خود هیچ‌گونه وجود مستقلی ندارد و وجودش به وجود منشأ انتزاع است که البته این وجود انتزاعی به دو قسم است؛

(الف) گاهی منشأ انتزاع امر انتزاعی، در عالم واقع و خارج موجود است نظیر فوقیت و تحتیت و بنوت و ابوت؛

(ب) گاهی منشأ انتزاع در عالم اعتبار است نظیر جزئیت جزء که از وجوب و امر بر رویکل و مرکب انتزاع می‌گردد^۱.

با توجه به مقدمه ذکر شده روشن است که امور اعتباری با امور انتزاعی تفاوت دارد و خلط میان این دو ناشی از دقت کم است؛ بنابراین درباره احکام وضعی اختلاف است که آیا اموری اعتباری هستند که استقلال در اعتبار دارند و یا اینکه انتزاعی از احکام تکلیفی می‌باشند و تفاوت ویژه و اساسی این است که امور اعتباری از یک نوع وجود به طور مستقل و نه وابسته به منشأ، برخوردار است و عالمی به نام عالم اعتبار نزد عقلا به عنوان محل آن امور است و امور انتزاعی این‌گونه نیست.

امر اعتباری در اصطلاح علم معقول به امری اطلاق می‌گردد که در خارج مقابلی ندارد، امری که حقیقت و واقعیت دارد؛ ولی متصف به وجود خارجی نیست به عنوان مثال

۱ سید محمد سعید طباطبائی حکیم، المحکم فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۰

اختلاف مشتق و مبدأ، اعتباری است، اختلاف به جهت لا بشرط بودن مشتق و بشرط لا بودن مبدأ نسبت به حمل، و اصالت داشتن وجود یا ماهیت و انتزاعی بودن مقابل آن به همین معنا برمی گردد و وصف امکان و امتناع، نیز یک امر اعتباری واقعیت داری است که در خارج مقابل ندارند بنابراین، امکان و امتناع اعتباری در اصطلاح فلسفه می باشند، عنوان اعتباری به معنای دیگری نیز مطرح است، امر اعتباری؛ بنابراین اصطلاح امری است که به اعتبار معتبر حادث و به انقطاع اعتبار معدوم می گردد و این امور هیچ واقعیتی جدا از نفس اعتبار ندارند و عبارت معروف «الامور الواقعية تختلف في الانظار والامور الاعتبارية تختلف باختلاف الانظار» همین واقعیت را می رساند و یکی از تفاوت های این دو اصطلاح تغییر و تبدل و کم و زیاد شدن امور اعتباری به معنای دوم، به وسیله صرف اعتبار است. علم اصول و علم فقه در کلمات اصحاب به عنوان علم اعتباری معرفی می شوند، اعتباری بودن از اوصاف نفس علم نیست که در این حالت به جهت حضور آن در ذهن و صفت حصولی بودن آن، تمامی علوم، امور حقیقی می گردند و تقسیم به اعتباری و حقیقی معنا ندارد و همین گونه اعتباری بودن از اوصاف نفس خبر و قضیه نیست که در این حالت تمامی علوم به جهت نفس خبر، علوم حقیقی خواهند بود و اعتباری بودن صرف این نیست که علم اصول در مورد امر اعتباری یا امر تشریعی است بلکه اعتباری بودن علم اصول به جهت موضوع علم و موضوعات و محمولات مسائل آن است که توضیح آن خواهد آمد.

امر اعتباری در کلمات علامه طباطبایی سه اصطلاح تعریف گشته است:

۱. امر اعتباری در مقابل امر اصیل: امر اصیل به معنای منشأ بودن ذاتی آن امر برای ترتب آثار است و در مقابل امر اعتباریه معنای منشأ بودن تبعی برای ترتب آثار می باشد.

۲. امر اعتباری در مقابل امر حقیقی: که این خود دو اصطلاح دارد.

الف) امر غیر مستقل در مقابل امر مستقل: امر اعتباری در این اصطلاح به معنای چیزی است که وجود مستقل در خارج ندارد و در مقابل امری که در خارج وجودی مستقل دارد، امر اعتباری در این اصطلاح مانند مقوله اضافه که وابسته به وجود دو طرف است

و امر حقیقی در این اصطلاح مانند وجود جوهر استکه وجودی مستقل و فی ذاته دارد.

ب) امر اعتباری در اصطلاح سوم: آن است که وجودی به عنوان عالم اعتبار می‌توان برای آن فرض کرد و با امر ادعایی محض تفاوت دارد و در عمل این امور، آثاری و تحقیقی به جهت دستیابی به اهدافی که در حیات دنیوی و اخروی مطلوب است؛ دارد نظیر اعتبار ریاست برای رئیس قوم که نقش تدبیر امور و هدایت امور اعضا را دارد و مثل ملکیت نسبت به مال خود که هرگونه تصرف را که اراده کند در آن انجام دهد.

۲-۳-۲. اعتباری بودن علم از دیدگاه نگارنده

معیار و ملاک اعتباری بودن علوم آن است که موضوعات و محمولات آن از صلاحیت و شأنیت تغییر و دگرگونی بر خوردار است البته این مطلب منافاتی با عدم تغییر و تبدل بالفعل، در علوم اعتباری ندارد، به عنوان مثال موضوعیت موضوعات از قبیل شهرت، برائت و استصحاب و تخییر و احتیاط، قابلیت تبدل دارند و معتبر می‌تواند محمولات این موضوعات را برای موضوعاتی از قبیل قیاس و استحسان و سد ذرائع و مصالح مرسله و مقاصد شریعت بنابر شرایط و مصالح و مفاسد قرار دهد گرچه بالفعل چنین نباشد و همچنین موضوعیت اینها قابلیت تغییر و تحول دارد به عنوان مثال می‌تواند خبر واحد و اجماع و شهرت و مانند آنرا مقید به قیودی غیر از آنچه که هست نماید و این معیار هرگز در علوم حقیقی وجود ندارد موضوع علم پزشکی بدن است و در حال حاضر که علوم به صورت علم رشته‌ای و تخصصی تقسیم شده‌اند هریک از این علوم موضوع و موضوعات مسائلی دارند که با اعتبار و لحاظ قابل تغییر و تبدل نمی‌باشند و البته اعتباری بودن یک علم به همان محمولات و قضایای آن علم بر می‌گردد گرچه موضوعات قضایا حقیقی باشند و این نکته را علامه طباطبایی نیز ذکر می‌نماید.

بنابراین، ملاک اعتباری بودن علم به معنای آن نیست که موضوعات یا محمولات وجود خارجی ندارند؛ زیرا امور انتزاعی نیز چنین است، البته تفاوتی میان امور اعتباری و انتزاعی وجود دارد که بیان شد، ادعا بر سر عدم وجود خارجی نیست گرچه به طور

کلی مباحث اعتباری می‌تواند این خاصیت را هم داشته باشند؛ ولی مهم در اعتباری بودن علم آن است که موضوعیت موضوع و محمولیت محمول در علوم اعتباری با صرف اعتبار قابلیت تغییر و تبدل را دارند و این به جهت آن است که حدوث و بقای آنها یا از جهت موضوعیت موضوع و یا از جهت محمولیت محمول به صرف اعتبار است.

علاوه بر معیاری که ذکر شد برخی از مباحث نظیر حقیقت حکم و وضع بنابر مسلک اعتباری بودن آن و حُسن و قُبْح بنابر مسلک عقلایی بودن آن و مانند آن ماهیت اعتباری بودن را دارند یعنی وجود و بقای آنها به اعتبار معتبر است و با اعتبار حادث و با انقطاع اعتبار معدوم می‌گردند گرچه برخی از مباحث داخل در علم اصول جزء مبادی تصویری و یا تصدیقی می‌باشند؛ ولی در حال حاضر در علم اصول مورد بحث می‌باشند و مباحث اصول بر مبنای آنها متوقف است.

اعتباری بودن علم اصول از دیرباز در ذهن اصولیان بوده است و در این زمینه سیدمرتضی عبارتی دارد «و کل هذا يفارق فيه علة العقل لعللة الشرع و انما اختلفا لما ذكرناه من ان العقلية موجبة والسمعية راجحة الى الدواعي والمصالح»^۱.

معنای این عبارت آن است که علت در امور حقیقی که به عنوان علت عقلی مطرح شده صفت ایجاد کردن و موجب بودن را دارد یعنی بحث علت و معلول در بین است و معلول از آن تخلف نمی‌پذیرد؛ ولی علت در شرع و شریعت به انگیزه‌ها و مصالح اعتبارکننده رجوع می‌کند و این عبارت مشعر به همین است که علم اصول علم اعتباری است؛ بنابراین از دخول مبادی کلامی در علم اصول خرده می‌گیرد و موید بهتر کلامی است که در مقدمه کتاب **الرافد فی علم الأصول** در توضیح دیدگاه آیت الله سیستانی آمده است و خلاصه آن این است که محور تمامی علم اصول اعتبار می‌باشد و حتی حجیت قطع از نظر علامه طباطبایی مثل حجت ظن امری اعتباری است با این تفاوت که حجیت قطع امری اضطراری و اجباری است و انسان به دلیل ارتباط اضطراری و اجباری خود با خارج

از راه علم و قطع مضطر به معتبر دانستن قطع می‌باشد؛ ولی حجیت ظن این گونه نیست^۱. گرچه این دیدگاه قابل نقد است.

با توجه به معیارهای اعتباری بودن علم که بیان شد علم اصول و علم فقه از علوم اعتباری می‌باشند؛ زیرا موضوعات و محمولات این دو علم صلاحیت تغییر و تبدل را دارند گرچه این ادعا به شکل قضیه موجه کلیه نباشد و علاوه بر این ماهیت برخی از مباحث نظیر حقیقت حکم و اقسام فراوان آن و ماهیت وضع بنابر قول مشهور و هویت انشا در اوامر و نواهی و بحث از متعلق در امارات و اصول و مانند آن، اعتباری است یعنی وجود آنها به انشا و اعتبار معتبر است.

منجزیت و معذریّت دو امر حقیقی، واقعی و عقلی است و نمی‌توان این دو را از امور اعتباری در اصول دانست؛ ولی باید توجه داشت که شارع مقدس طریقت را برای امارات جعل و اعتبار می‌نماید و اثر عقلی آن منجزیت و معذریّت است؛ بنابراین منجزیت و معذریّت نیز ریشه‌ای اعتباری دارد و با این وصف مورد بحث می‌باشند و در اصول در اثبات طریقت بحث و گفتگو داریم، بحث ظهورات در علم اصول در دو ناحیه است بحث کبروی یعنی حجیت این ظهورات نظیر حجیت ظهورات کتاب قرآن از امور اعتباری قلمداد می‌گردد (و این به جهت وجود معیار و ملاک اعتباری بودن در آن است؛ زیرا حجیت اصولی قابلیت تغییر و تبدل را دارد، آیا معتبر نمی‌تواند حجیت را از ظهورات آیات قرآن و امارات نفی نماید، آیا حجیت این گونه موارد مانند قطع قابل تفکیک نیست) و بحث صغروی، (نظیر ظهور صیغه امر و نهی در وجوب و حرمت)، این قسمت از ابحاث اصولی اموری حقیقی هستند، دلالت یک امر واقعی و از مقوله حکایت و مانند آن است؛ زیرا دلالت و ظهور با نفس اعتبار حادث نمی‌گردد گرچه منشأ آنکه وضع است یک امر اعتباری است؛ زیرا ظهور لفظ یا کلام بر معنای خود از اموری است که ارتباط مستقیم با تصور ذهنی دارد و نسبت ظهور با لفظ یک نسبت واقعی و حقیقی است و نفس ظهور امری قهری است و اعتبار معتبر فقط در منشأ آنکه وضع است نقش دارد و پس از وضع هیچ گونه نقشی در

۱ سید علی سیستانی، الرافد فی علم الاصول، ص ۱۷۷

ایجاد ظهور ندارد؛ ولی متعلق این ظهور اعتباری است به عنوان مثال، می‌توان از دلالت نهی بر حرمت نام برد که متعلق آن یعنی حرمت امری اعتباری محسوب می‌گردد و مصلحت و مفسده مترتب واستحقاق ثواب و عقاب بر موافقت و مخالفت نیز امور حقیقی و عقلی می‌باشند مباحث حقیقت شرعیه، حقیقت وضع و مسلک اعتباری بودن آن، مباحث صحیح و اعم و وضع الفاظ در شریعت، بحث مشتق و حقیقت و مجاز بودن آن در متلبس و منقضی، مباحث تعبدی و توصیلی و بسیاری دیگر از مباحث مطرح شده در باب الفاظ، اعتباری می‌باشند و با توجه به معیار ذکر شده، علم اصول، علم اعتباری است و مسائل اصول فقه امور اعتباری است «نظیر خبر الواحد حجة - الاجماع المحصل حجة - صیغة الامر داله على الوجوب» و این اعتباری بودن تفاوتی در سبب بودن لفظ بنابر نظر مشهور و سبب دانستن نفس اعتبار عقلا بنابر نظر حضرت امام وجود ندارد.^۱

۳-۲. دو نکته

اول اینکه جهت اثبات اعتباری بودن یک مسئله لزومی در لحاظ اعتبار در جمیع مسالک در آن مسئله نیست به عنوان مثال یکی از مسالک مهم و شایع در حقیقت وضع مسلک اعتبار است؛ ولی مبنای قرن اکید در آن به یک امر واقعی غیر اعتباری بر می‌گردد گرچه ممکن است همین مسئله و مانند آن نیز به اعتبار برگردد که تحقیق آن به جای دیگر موکول می‌شود و بر این مطلب شهید صدر توضیح مفصلی دارد.^۲

دوم اینکه جهت اثبات اعتباری بودن یک علم لزومی در اعتباری بودن تمامی مسائل آن نیست بلکه غالب بودن مباحث یک علم، در این جهت کافی است؛ بنابراین بحث ملازمات عقلیه امور حقیقی می‌باشند گرچه ممکن است دخول برخی از این مباحث مثل لابدیت عقلی مقدمه واجب در علم اصول محل بحث باشد که در این صورت هیچ محذوری در این ناحیه نیست البته اثبات و کشف حکم شارع از لابدیت عقلی یک بحث

۱ امام خمینی، تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۳۱۹

۲ سید محمد باقر صدر، مباحث الدلیل لفظی، ج ۱، ص ۸۲

مرتبط به امور اعتباری است که در اصول به دنبال آن هستیم.

۳. ارتباط علم اصول به عنوان یک علم اعتباری با امور حقیقی

علامه شهید مطهری معتقد به عدم ارتباط تولیدی میان این دو می باشد و اصل نظریه با عنوان تفکیک بین علوم حقیقی و اعتباری از علامه طباطباییست و البته این دیدگاه به صورت موردی، نیز در کلمات اهل معقول و نیز در کلمات اصولیان وجود دارد که به آنها اشاره می شود. استاد مطهری در ارتباط با دلیل آن در توضیح کلام علامه چنین می گوید:

زیرا چنان که دانستیم اساس تکاپو و جنبش فکری و عقلانی ذهن، روابط واقعی و نفس الامری محتویات ذهنی است و چون مفاهیم حقیقی در ذات خود با یکدیگر مرتبطند زمینه این فعالیت ذهن در میان آنها فراهم است و از این رو ذهن می تواند به تشکیل قیاسات و براهین منطقی موفق شود و از پاره ای حقایق، حقایق دیگری را به خویش معلوم سازد؛ ولی در اعتباریات همواره روابط موضوعات و محمولات، وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری است و هیچ مفهوم اعتباری با یک مفهوم حقیقی و یا یک مفهوم اعتباری دیگر رابطه ای واقعی و نفس الامری ندارد؛ بنابراین زمینه تکاپو و جنبش عقلانی ذهن در مورد اعتباریات فراهم نیست و به عبارت دیگر ما نمی توانیم با دلیلی که اجزا آن را حقایق تشکیل داده اند (برهان) یک مدعای اعتباری را اثبات کنیم و نیز نمی توانیم با دلیلی که از مقدمات اعتباری تشکیل شده حقیقی از حقایق را اثبات کنیم و هم نمی توانیم از مقدمات اعتباری، تشکیل برهان داده و یک امر اعتباری نتیجه بگیریم.^۱

ارتباط این بحث با موضوع مقاله این است که حداقل برخی از مبادی کلامی به کار گرفته شده در علم اصول امور حقیقی به شمار می آیند و کاربرد این گونه از قضایا در علم اصول که علم اعتباری محسوب می گردد مورد مناقشه شده است.

بر اساس این نظریه در صورت صحت انقلابی در علم اصول رخ می دهد و بسیاری

۱ علامه مرتضی مطهری، فلسفه و روش رئالیسم، ج ۶، ص ۴۰۰

از استدلال‌های در علم اصول کنار زده می‌شود نظیر لزوم دور در مسئله تقسیمات ثانوی (قصد امثال امر و قصد وجه و تمییز و اخذ آنها در متعلق امر) و ترجیح بلا مرجح در دوران امر بین المتباینین و تمسک به عام و استحاله تسلسل در بحث حکم استقلالی عقلی و امتناع حکم شرعی مولوی در مورد وجوب اطاعت و تشریع آن در عبادات^۱ و در بحث منتهی شدن حجیت هر امری به قطع^۲ و همچنین اشکال تکلیف به غیر مقدور و مسئله امتناع اجتماع مثلثین و ضدین و اجتماع و ارتفاع نقیضین در بحث اتصاف مقدمه داخلی (یعنی اجزاء) به وجوب غیری و وجوب نفسی ضمنی^۳ و بحث اجتماع امر و نهی بنابر تضاد میان احکام و عدم کفایت تعدد جهت و اجتماع استحباب و وجوب در محل واحد و عدم کفایت تعدد جهت^۴ و در بحث استحاله اخذ قطع به حکم در موضوع حکم مماثل^۵ و در بحث جمع حکم ظاهری و واقعی^۶ و در بحث ترتب و اشتراط طلب مهم به عصیان طلب اهم و ترک آن در فرض مطلوب بودن مهم در ظرف وجود اهم^۷ و لزوم دور در مسئله اخذ قصد امثال امر در متعلق اوامر و استدلال بر حجیت خبر واحد به خبر واحد^۸ و بحث علامت بودن تبادر برای معنای حقیقی و موقوف بودن آن به علم به وضع^۹ و در بحث جریان و حسن احتیاط در عبادات و استدلال بر آن به برهان انئی^{۱۰} و تقیید حکم به علم به حکم و اخذ آن در متعلق حکم^{۱۱} و همچنین در مورد قواعد زیادی نظیر عرض بلاموضوع و انتفاء کل به انتفاء جزء و انتفاء مشروط به انتفاء شرط و تقدم شیء

۱ نائینی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۱۱

۲ سید ابوالقاسم خوئی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲

۳ همان، ص ۲۱۸

۴ ربانی گلپایگانی، القواعد الاکلامیة، ج ۲، ص ۵۰ / نائینی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۶۸۰

۵ سید محمد بقار صدر، مباحث الدلیل اللفظی، ج ۴، ص ۱۰۰

۶ همان، ج ۲، ص ۳۷۲

۷ نائینی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۰۴

۸ محمد رضا مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۸۲

۹ امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۰

۱۰ ابوالحسن المشکینی، الحاشیة علی الکفایة، ج ۴، ص ۱۱۷

۱۱ سید حسین بروجردی، نهاية الاصول، ص ۴۲۰

بر نفس و توارد علل متعدده بر معلول واحد و قاعده «الواحد لا یصدر عن الواحد والواحد لا یصدر عنه الا الواحد و امتناع تقدم مشروط بر شرط و ضرورت انتفاء کل به انتفاء جزء و امتناع تسلسل علل و توارد علل متعدد بر معلول واحد و موارد دیگر.

علامه شهید مطهری در این زمینه می گوید:

از اینجا روشن می شود که عدم تمییز و تفکیک اعتباریات از حقایق به لحاظ منطقی فوق العاده خطرناک و زیان آور است.^۱

در المحاکمات بین شرحی الاشارات چنین آمده است:

مشهور متکلمان برآنند که در امور اعتباری تسلسل محال نیست و مراد این نیست که در امور اعتباری تسلسل وجود دارد؛ ولی محال نیست بلکه مراد این است که تسلسل امور اعتباری متوقف بر اعتبار کردن ذهن است و ذهن قدرت بر اعتبار کردن امور غیرمتمنهای ندارد؛ بنابراین انقطاع اعتبار ذهنی موجب انقطاع تسلسل می گردد.

در نهایة الدراية مرحوم اصفهانی چنین می فرماید:

محذور و اشکال تسلسل به صورت حقیقی تنها در امور غیرمتمنهای معنا دارد که بین آنها ترتب علیت و معلولیت بر قرار باشد و این ترتب، بین اوامر و اطاعت های غیرمتمنهای وجود ندارد... لکن این تسلسل در امور اعتباری با انقطاع اعتبار در یکی از سلسله های تسلسل قطع می گردد و دیگر تسلسلی رخ نمی دهد.^۲

۳-۱. تحقیق و راه حل

نگارنده مدعی است که اصل این دیدگاه به طور اجمال صحیح است و گریزی از تسلیم شدن در برابر آن نیست؛ ولی پذیرش اصل این نظریه به معنای نفی امور حقیقی از دانش اصول فقه به صورت سالبه کلیه نیست، بلکه در خیلی موارد به کارگیری امور حقیقی در علم اصول صحیح است و راه حل هایی وجود دارد:

۱ علامه شهید مطهری، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۴۰۲

۲ شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، نهایة الدراية، ج ۲، ص ۳۱۰

۱. گزاره‌ها و قضایای اعتباری در شریعت به لحاظ صدور آن از عاقل حکیم تابع مصالح و مفاسد و دارای اغراض و برخاسته از شوق و اراده و محبوبیت و مبغوضیت است و این قاعده بنابر مسالک متعدد (مصالح و مفاسد در متعلق احکام یا نفس جعل و یا تلفیقی از آن دو) صادق است و البته در مسائل اصول افتراقهایی در این مسالک وجود دارد که وارد آن نمی‌شویم و مهم آن است که بدانیم بسیاری از قواعد و مبادی فلسفی و کلامی به لحاظ مصالح و مفاسد و اغراض جریان دارند و مصالح و مفاسد از امور حقیقی و واقعی می‌باشند؛ بنابراین از مصادیق ورود قضایای حقیقی در گزاره‌های اعتباری نمی‌باشند و در اینجا به یکی از آنها اشاره می‌گردد:

۳-۲. محذور تضاد میان احکام در بحث اجتماع امر و نهی

احکام تضاد از اموری است که بر موجودات تکوینی خارجی مثل بیاض و سواد، حرکت و سکون و مانند آن عارض می‌گردد؛ بنابراین تضاد احکام مورد اشکال است؛ زیرا مانند آن از سنخ امور اعتباری است و اعتبار خفیف المؤنة است؛ بنابراین میان دو اعتبار از جهت ذاتی تضاد نیست و تضاد، عرضی است و به عبارت دیگر تضاد یا به لحاظ مبدأ یعنی مصلحت و مفسده و حب و بغض اراده و کراهت و یا به لحاظ منتها یعنی امثال است به این معنا که جعل حکم در قالب امر، کشف از مصلحت تام و محبوبیت و جعل حکم در قالب نهی، کشف از مفسده‌تام و مبغوضیت در متعلق دارد و همین بیان به لحاظ اراده و کراهت سو حب و بغض می‌آید؛ بنابراین اجتماع امر و نهی در شیء واحد از اجتماع ضدین سر در می‌آورد و همچنین امثال این دو حکم در خارج و در شیء واحد در زمان واحد محال است و تضاد میان وجوب و حرمت مطرح می‌گردد و این تضاد، تضاد بالعرض است؛ زیرا وجوب و حرمت تضاد حقیقی ندارند و تضاد میان آنها به لحاظ مبدأ و یا منتهای حکم است و البته شهید صدر تضاد را به جهت عالم لحاظ تعمیم داده است^۱؛ بنابراین در این گونه موارد مشکل خلط اعتباریات با حقائق از ریشه حل می‌شود؛ زیرا تضاد، در نفس احکام

۱ شهید سید محمدباقر صدر، مباحث الدلیل اللفظی، ج ۳، ص ۳۲ / سید ابولقاسم موسوی خویی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۸۴

صورت نگرفته است تا اینکه محذور خلط اعتباریات با امور حقیقی مطرح گردد.^۱

۲. بسیاری از موارد و مبادی استدلال تفاوتی در امور حقیقی و اعتباری ندارند، مسئله استحاله صدور لغویت از سوی حکیم از این موارد است و در خیلی از مسائل علم اصول مطرح می‌گردد که به لحاظ غرض، لغویت را به دنبال دارد به عنوان مثال حضرت امام در *انوار الهدایة* بارها مسئله خلط اعتباریات با حقایق را مطرح می‌نماید؛ ولی در مورد استحاله اجتماع امر و نهی به لزوم لغویت متمسک شده است.^۲

۳-۳. نکته‌ای درباره مبادی کلامی

مجموعه‌ای از مبادی کلامی، مربوط به یک سلسله ادراکاتی است که به حُسن و قُبَح عقلی مرتبط می‌گردد که به فارسی به آنها باید‌ها و نباید‌ها گفته می‌شود (به عنوان مثال استحاله طلب حاصل همچنین استحاله صدور نقض غرض از حکیم) و این گونه از مبادی ارتباط به عقل عملی دارند و به مسئله حسن و قُبَح مربوط می‌باشند و مسئله حُسن و قُبَح بنابر مسلک اعتباری و عقلایی بودن آن هیچ محذوری برای ورود در مباحث اعتباری اصول فقه ندارد و همچنین بنابر مسلک مشهور (ذاتی بودن حسن و قبح) نیز به لحاظ اعتبار غرض و مانند آن در افعال حکیم، در امور اعتباری ورود پیدا می‌کند و برخی دیگر از مبادی به دو لحاظ، استحاله ذاتی و عرضی دارند، تحصیل‌الحاصل باطل به لحاظ امور تکوینی استحاله ذاتی دارد و استحاله عرضی، از جهت لزوم لغویت از شخص حکیم دارد و صدور لغویت و نقض غرض چه در امور حقیقی و چه در امور اعتباری به شخص حکیم محال است؛ بنابراین ورود این گونه از مبادی کلامی در علم اصول که تعداد آن بسیار است محذوری ندارد فتأمل جیداً.

۳-۴. جمع‌بندی

بحث خلط امور اعتباری با امور حقیقی از مباحث اساسی در این مقاله است؛ زیرا امور

۱ سید ابوالقاسم موسوی خویی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۴۸

۲ امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۲۶

حقیقی کلامی نظیر حُسن و قُبْح عقلی در علم اصول وارد شده است و باید دقت نمود که آیا تمامی مسائل علم اصول اعتباری است و یا اینکه بخشی از آنها از امور حقیقی محسوب می‌گردد و در هر صورت آیا به هیچ عنوان ورود امور حقیقی در امورات اعتباری صحیح نیست و راهی برای حل محذور خلط امور حقیقی با امور اعتباری وجود ندارد، با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که برخی از امور حقیقی نظیر تسلسل به هیچ عنوان در اعتباریات جاری نیست و از مصادیق خلط اعتباریات و امور حقیقی به شمار می‌روند و نکته‌آن این است که حدوث و بقای امور اعتباری در دست معتبر است و با قطع اعتبار منقطع می‌گردد و برخی دیگر به لحاظ برگشت به امور واقعی و حقیقی (نظیر استحاله اجتماع متضادین) در اباحت امور اعتباری جاری می‌باشند و برخی از مبادی نظیر استحاله صدور لغویت تفاوتی در حقیقی و اعتباری ندارند؛ بنابراین باید یکی یکی از مبادی فلسفی و کلامی و منطقی را مورد بحث قرار داد و جایگاه آنها را روشن نمود گرچه ممکن است خیلی از موارد به یکدیگر برگردند. بلکه می‌توان به یک تقسیم شفاف رسید به عنوان مثال یک دسته از امور را مثل مسئله تسلسل دانسته و از امور اعتباری خارج نمائیم و یک دسته از امور را مثل استحاله صدور نقض غرض را در امور اعتباری بکار ببریم و محذور خلط را صحیح ندانیم و این تقسیم‌بندی به یک تلاش علمی و بحث‌های عمیق نیازمند است.

۴. ذکر مواردی از مبادی کلامی در علم اصول

در این قسمت مواردی از مبادی کلامی ذکر می‌گردد و نخست برای اثبات کلامی بودن آن شواهدی از کتب کلامی ذکر می‌گردد و سپس برخی موارد تطبیق آن در علم اصول بیان می‌شود:

۱-۴. قاعده استحاله طلب حاصل

الف) در ارتباط با احتجاج و استدلال قائلان به وقوع معصیت در پیامبران به آیاتی تمسک شده است.

در کتاب اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه آمده است: «السابع قوله و اجعلنا

مسلمین لک و طلب الحاصل محال والجواب انه تضرع و انقطاع»^۱.

ب) فخر رازی درباره عدم حصول شوق در ملائکه الهی چنین می‌گوید:

مراتب قدسی و معارف الهی برای ملائکه حاصل است؛ ولی شوق به سوی حق در آنها وجود ندارد... و بیان اینکه شوق در آنها حاصل نیست این است که شوق در مورد چیزی معنا دارد که درک و وصول به آن معقول باشد و زمانی که متعلق شوق به حد کمال و تمام درک شده باشد شوق به آن صورت نمی‌گیرد؛ زیرا شوق یک نوع طلب است و طلب امری که حاصل شده محال است.^۲

ج) تعلق امر به طبیعت یا افراد در علم اصول مورد اختلاف و نزاع است و مقصود از تعلق امر به افراد در نظر مرحوم نائینی تعلق امر به فرد خارجی نیست چون وجود خارجی فرد، مسقط تکلیف است و علاوه بر آن طلب حاصل محسوب می‌گردد.^۳

د) مقدمه واجب در نظر صاحب فصول مقدمه موصل است و اشکال مطرح شده لزوم طلب حاصل است؛ زیرا در صورت مشروط بودن وجوب مقدمه به وجود ذی‌المقدمه، وجوب مقدمه مشروط به وجود خودش می‌گردد و هذا طلب الحاصل^۴ و همچنین در بحث اجزاء و کفایت اتیان مأمور به از امر خودش به طلب حاصل اشاره شده است.^۵

نکته: طلب حاصل در امور حقیقی و تکوینی استحاله ذاتی و در امور اعتباری استحاله عرضی (از جهت قُبْح صدور آن از شخص حکیم و محال بودن صدور قبیح از او) دارد و از هر دو جهت در علم کلام مورد استفاده قرار گرفته است گرچه از جهت استحاله ذاتی نیز در فلسفه کاربرد دارد؛ ولی این دلیل بر عدم دخول مسئله در مبادی کلامی نمی‌گردد؛ زیرا اولاً، این قاعده بیشتر از جهت قُبْح در علم اصول کاربرد دارد و ثانیاً، در علم کلام از این

۱ جمال الدین ابی عبدالله المقداد - الفاضل المقداد، اللوامع الالهية، ص ۳۴۳

۲ سمیع دغیم، مصطلحات الامام الفخر الرازی، ص ۳۹۴

۳ میرزا حسین نائینی، اجود التقریرات، ج ۱، ص ۲۱

۴ سید محمد حسینی روحانی، منتقى الاصول، ج ۲، ص ۳۲۴

۵ همان، ص ۱۹۶

جهت نیز کاربرد فراوان دارد و ثالثاً، حدوث و تَکون حُسن و قُبْح و مباحث مرتبط بر آن به علم کلام برمی‌گردد

۴-۲. قاعدة العدل حُسن والظلم قبیح

الف) صاحب قواعد العقاید و غیر آن در ارتباط با این قاعده می‌نویسند:

حُسن و قُبْح به چند معنا است گاهی فعل ملائم و شی ملائم متصف به حُسن و فعل غیرملائم، متصف به قُبْح می‌گردد و گاهی حُسن و قُبْح در ارتباط با فعل و شی کامل و ناقص، استعمال می‌گردد و گاهی نیز به ما ینبغی فعله و لایستحقه فاعله بسببه ذما او عقاباً حُسن گفته می‌شود و به مقابل آن قبیح اطلاق می‌گردد و مراد از حُسن و قُبْح در علم اصول قسم سوم است.

متکلمان در این قاعده اختلاف شدید دارند، مشهور اشاعره بر حُسن و قُبْح ذاتی اعتقادی ندارند و عبارت «القیح ما قبحه الشارع والحسن ما حسنه الشارع» از سوی آنها شهرت دارد و در مقابل، اهل اعتزال و شیعه اعتقاد به حُسن و قُبْح ذاتی دارند و البته در میان اصولیان شیعه مثل شیخ محمدحسین اصفهانی اعتقاد به حُسن و قُبْح عقلایی دارند.

ب) محذور تحریم حلال و تحلیل حرام در صورت جواز تعبد به ظن در علم اصول مطرح شده و این موجب نقض غرض می‌گردد و نقض غرض مصداق صدور فعل قبیح است و صدور فعل قبیح از سوی حکیم محال است.

نکته: توضیح کامل این قاعده کلامی به جهت شهرت و مباحث زیاد آن و کثرت کاربرد آن و عدم مجال برای بررسی آنها در این مختصر، به محل خود موکول می‌نمائیم.

۴-۳. محال بودن تحصیل حاصل

این نیز یکی از مبادی کلامی است و در علم اصول کاربرد فراوان دارد و جهت اثبات این مدعا مواردی از وجود این قاعده در کلامو علم اصول ذکر می‌گردد:

الف) مرحوم مظفر در ارتباط با وجوب عقلی معرفت به خداوند چنین می‌گوید:

وجوب عقلی یا شرعی بودن معرفت خداوند یکی از مباحث کلام است. کلام شیعه و مسلک اعتزال به وجوب عقلی آن اعتقاد دارد (و اشاعره اعتقاد به وجوب شرعی نقلی دارند) و دلیل آن این است که اگر معرفت به واسطه امری باشد امر به وجوب یا متوجه شخص عالم به خداوند و یا مرتبط به شخص جاهل می باشد در صورت اول تحصیل حاصل و در صورت دوم استحاله حصول علم به امر، در شخص جاهل است.^۱

ب) بنابر ملازمه عقلی میان حکم عقل و حکم شرع در صورت صدور حکم شارع در مورد حکم عقل، امر شارع حمل به ارشادی می گردد و مرحوم مظفر در این رابطه می نویسد:

والحق انه للارشاد حيث يفرض ان حكم العقل هذا كاف لدعوة المكلف الى الفعل الحسن و اندفاع ارادته لقيامه به فلا حاجة الى جعل الداعي من قبل المولى ثانياً، بل يكون عبثاً و لغواً بل هو مستحيل لانه من باب تحصیل الحاصل.^۲

قول حق آن است که حکم شارع به یکی از احکام عقلی مثل وجوب اطاعت، ارشادی است و دلیل آن این است که حکم عقل به وجوب اطاعت برای برانگیختن مکلف بسوی فعل حُسن و ایجاد کردن اراده او برای انجام آن فعل، کافی است؛ بنابراین جعل و ایجاد داعی از سوی مولا برای بار دوم لازم نیست بلکه جعل داعی بیهوده و لغو است و بالاتر اینکه جعل داعی از جهت تحصیل امر حاصل، محال است.

ج) جریان استصحاب عدم حجیت در مشکوک الحجیة مورد بحث واقع شده و شیخ انصاری و به تبع او محقق نائینی به عدم جریان ملتزم گشته و دلیل آن را لزوم تحصیل حاصل قرار داده اند.^۳

د) حضرت امام درباره عدم تعلق جعل تشریعی برای قطع چنین می گوید:
والقطع ایضاً طریق تکوینی و کاشف بحسب وجوده و لایتعلق الجعل التشریعی به

۱ شیخ محمد رضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۷

۲ همان

۳ میرزا حسین نائینی، فوائد الاصول، ج ۳، ص ۱۳۰

للزوم اللغویة و کونه من قبیل تحصیل الحاصل^۱.

نکته: تحصیل حاصل در امور تکوینی استحاله ذاتی و در امور اعتباری از جهت قُبَح صدور آن و محال بودن صدور قبیح از شخص حکیم، استحاله عرضی دارد و به دلیل استفاده در علم کلام از هر دو قسم می‌تواند از مبادی کلامی محسوب می‌گردد گرچه از جهت استحاله ذاتی نیز در فلسفه کاربرد دارد و در واقع همان نکته ذکر شده در طلب حاصل اینجا نیز می‌آید.

۴. قُبَح ترجیح مرجوح بر راجح

الف) حکیم ملاهادی سبزواری در اسرارالحکم در ارتباط با احسن و اکمل بودن خلقت از قول غزالی می‌گوید:

امکان ندارد ایجاد شود عالم احسن از اینکه هست چه اگر ممکن باشد و نداند العباد بالله جهل لازم آید و اگر بداند و قدرت نداشته باشد عجز لازم آید و اگر بداند و قدرت داشته باشد و ایجاد نکند بخل لازم آید و نیز اگر بداند امکان عالم احسن را و به فعل نیاورد ترجیح مرجوح لازم آید و کل بر حکیم محال است^۲.

ب) از مباحث مهم علم اصول، حجیت ظن مطلق بنابر مقدمات انسداد است و این دلیل مقدماتی دارد، (علم اجمالی به تکالیف فعلی در ضمروایات موجود در کتب معتبر، انسداد باب علم و علمی کثیری از احکام، عدم جواز اهمال احکام، عدم وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی و قُبَح ترجیح مرجوح بر راجح و در نتیجه حکم عقل به لزوم اطاعت ظنی و عدم اکتفاء به شک و وهم و تعین لزوم عمل به مطلق ظن)^۳ و البته موارد زیادی از این مبدأ کلامی در علم اصول استفاده شده است.

۱ امام خمینی، انوار الهدایة، ج ۱، ص ۳۸

۲ ملاهادی سبزواری، اسرارالحکم، ص ۱۸۲

۳ سید محمد حسینی روحانی، منتقى الاصول، ج ۴، ص ۲۳۴

۴-۵. استحاله صدور نقض غرض از شارع حکیم

الف) علامه حلی در کشف المراد در ارتباط با عصمت امام آورده است:

مذهب امامی و اسماعیلی بر آن است که عصمت امام لازم و ضروری است و همه فرقه‌های دیگر مخالف با این مسلک می‌باشند و دلائلی بر این مطلب وجود دارد... دلیل چهارم آن است که در صورت صدور عصیان از امام نقض غرض از منصوب نمودن امام حاصل می‌گردد (غرض از نصب امام هدایت مردم به سوی کمال و هدف خلقت است و این با معصیت نمودن امام منافات دارد) و تالی که نقض غرض از طرف شخص حکیم باشد، باطل و محال است بنابراین مقدم (صدور معصیت از امام) نیز باطل است.^۱

ب) بنای اخذ به اطلاق در بحث مطلق و مقید، بر این مبدأ کلامی، استوار است و مرحوم نائینی در این ارتباط می‌فرماید:

ان كشف الاطلاق عن عدم التقييد واقعا انما يكون فيما اذا لزم نقض الغرض في الملاك واقعاً من عدم التقييد اثباتاً مع دخل القيد فيه ثبوتاً.^۲

نکته: صدور نقض غرض از جهت حکمت حکیم از شخص حکیم قبیح است و صدور قُبَح از شخص حکیم محال است و از این جهت صدور نقض غرض محال است.

۴-۶. قاعده لطف

این قاعده از قواعد علم کلام به شمار می‌آید و متکلمان و اصولیان از آن در موارد متعدد اشاره می‌نمایند:

الف) سیدحسین حسینی لواسانی در نور الافهام چنین آورده است:

بحث هشتم در مورد قاعده لطف است و قاعده لطف از دیدگاه متکلمان آن است که عید به سبب بر انگیختن و ترساندن شارع بی آنکه اکراه و اجباری در بین باشد به اطاعت نزدیک و از عصیان دور گردد... و استدلال متکلمان آن است که ترک این امر

۱ شیخ طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۵

۲ میرزا حسین نائینی، اجود التقريرات، ج ۱، ص ۲۶۴

از طرف مولای حکیم نقض غرض نسبت به خلقتانسان است و نقض غرض از پروردگار حکیم قبیح است.^۱

(ب) مرحوم نائینی در **اجودالتقریرات** در ارتباط با حجیت اجماع چنین می‌گوید:
ان منشاء حجية الاجماع فی حد نفسه اما دخول الامام فی المجمعین و اما کشف قوله... بقاعدة اللطف الخ.^۲

شیخ طوسی در ارتباط با حجیت اجماع به قاعده لطف تمسک می‌نماید و آن این است که در صورت اتفاق بر غیرحق بر امام بر اساس قاعده لطف واجب است که آنها را ارشاد و یا خلافی در میان آنها بیان دازد که حق نمایان گردد و کلمات علماء و محققان دلالت بر کلامی بودن این قاعده دارد و طرح و ظهور آن را به نیمه قرن دوم هجری برمی‌گردانند^۳ و البته ممکن است که پس از مطرح‌شدن در ابحاث کلامی، در عرفان و امثال آن نیز کاربرد داشته است؛ ولی با کمی تتبع در می‌یابیم که نخست به عنوان اثبات‌کننده عدالت و حکمت حق تعالی در علم کلام بیان شده است.

نکته: سخن نگارنده در ارتباط با صحت و سقم قاعده لطف نیست بلکه سخن در کلامی بودن آن و بحث از این قاعده در مباحث اصولی است و همین‌طور در باقی موارد، غرض از بحث اثبات کلامی بودن آنها است.

۷-۴. محال بودن صدور لغو از حکیم

این قاعده کلامی به صورت گسترده، هم در علم کلام و هم در علم اصول مورد استفاده قرار گرفته است و چند مورد آن ذکر می‌گردد:

(الف) جناب آقای علی ربانی گلپایگانی در **القواعد الکلامیه** چنین آورده است:^۴

۱ حسینی لواسانی، نور الافهام فی علم الکلام، ج ۱، ص ۲۹۲

۲ نائینی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۹۸

۳ ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۷، ص ۱۰۴

۴ همان، ص ۱۴

علم کلام متکفل بحث از ذات و صفات و افعال خداوند است و مسئله حُسن و قُبْح مرتبط با افعال حق تعالی است و معنای این مسئله آن است که افعال حق تعالی چه در امور تکوینی و چه در امور تشریعی مبتنی بر عدالت و حکمت است و اینکه برای افعال حق تعالی اغراض عقلایی است و افعال او از لغویت و بی‌خردی منزّه است.

ب) اشتراط تکلیف به دخول متعلق تکلیف در محل ابتلاء، مورد نقل مشهور اصولیان بلکه قریب به اتفاق آنان است و در کتب اصولی‌ها در بحث علم اجمالی بر آن تصریح شده است و تنها بنابر مسلک خطابات قانونیه به دلیل عدم لزوم صدور لغو از حکیم جایز شمرده شده است و در موارد متعدد دیگری نظیر استدلال به آیهنفر و کتمان برای اثبات حجیت خبر واحد و بحث اجتماع امر و نهی به لحاظ لغویت صدور امر و نهی در شی واحد و همچنین بحث اجزای اتیان مأمور به به لحاظ امر خودش و... از این قاعده استفاده شده است.

تذکر: مبادی کلامی بیش از این موارد است به عنوان مثال قاعده لزوم وعدو وعیدو وجوب بعثت انبیاء و وجوب عصمت انبیاء و امامان و تکلیف ما لایطاق و ما من واقعه الا و لها حکم فی الواقع» و مانند آن، که در مجال دیگری به آنها خواهیم پرداخت.

نتیجه

۱. ماهیت مبادی از دیدگاه‌های گوناگون و از منظر اصول فقه و اقسام آن، تصویری و تصدیقی بیان شد و در صدق عنوان مبادی تفاوتی میان مبادی داخلی و خارجی و بین و غیر بین نیست و مبادی منطقی، فلسفی، کلامی و احکامی و مانند آن به تصویری و تصدیقی تقسیم می‌گردد و مبادی پژوهی در علم اصول به عنوان یک ضرورت مورد بحث قرار گرفت و اینکه چه مقدار از مبادی در علم اصول مطرح گردد، بحث بسیار مهمی است که از موضوع این نوشتار خارج می‌باشد؛ بنابراین بحثی درباره آن صورت نگرفت.
 ۲. نسبت مبادی به معنای عام و فلسفه علم اصول و همچنین نسبت مبادی کلامی با فلسفه علم اصول، عموم و خصوص من وجه است.
 ۳. علم کلام بر علم اصول، تقدم رتبه‌ای دارد، بلکه علم کلام از این جهت پایه‌تمامی علوم حوزویمتکی بر وحی است.
 ۴. علم کلام از علوم حقیقی و علم اصول از علوم اعتباری محسوب می‌گردند.
 ۵. محذور خلط امور حقیقی با امور اعتباری به عنوان موجه جزئیة مورد تأیید قرار گرفت؛ ولی این مطلب هرگز به معنای عدم صحت ورود امور حقیقی در امور اعتباری نیست، بلکه راه‌های منطقی و عقلی برای این جهت وجود دارد که در اندازه یک مقاله مورد بحث قرار گرفت؛ بنابراین ورود بسیاری از امور حقیقی در مباحث علم اصول محذوری ندارند و بحث از مبادی کلامی در بسیاری از موارد به جهت برگشت آنها به استحاله‌نقض غرض و امثال آن به هیچ عنوان مشمول بحث خلط امور حقیقی با امور اعتباری نمی‌گردند و البته تفصیل و بررسی تک تک این مبادی نیاز به تحقیق مفصلی دارد که در نوشتار دیگری ارائه خواهد شد.
 ۶. مواردی از مبادی کلامی در علم اصول مثل حُسن و قبح، استحاله‌صدور لغویت از حکیم به طور مستند و مستدل ذکر شد.
- تذکر:** مباحث ذکر شده در اندازه یک مقاله ارائه شده، هریک از آنها نیازمند تتبع و تحقیق

و تدقیق بیشتری است و هدف از این نوشتار، بیان ضرورت پرداختن به این گونه مباحث است. البته دقت نظر به هریک از مسائل اصول به شکل سنتی آن، به هیچ عنوان قابل نقض و انکار نیست.

منابع

۱. ایجی، میرسید شریف؛ شرح المواقف؛ قم: شریف الرضی، ۱۳۲۵ق.
۲. آمدی، سیف الدین؛ أباکار الأفكار فی أصول الدین (پنج جلدی)؛ قاهره: دارالکتب، ۱۴۲۳ق.
۳. تبریزی، غلامحسین؛ الأصول الممهدة؛ قم: چاپ طوس.
۴. حسینی روحانی، سید محمد؛ منتقى الأصول؛ قم: الهادی، ۱۳۷۷هـ-ش.
۵. حسینی لواسانی، سید حسن؛ نورالافهام فی علم الکلام (دو جلدی)؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ق.
۶. حکیم، سید محمد نقی؛ الأصول العامة؛ المجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۸ق.
۷. حلّی (علامه)، فاضل مقداد و ابوالفتح بن مخدوم حسینی؛ الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵هـ-ش.
۸. حلّی (علامه)، فاضل مقداد؛ الالفین؛ قم: هجرت، ۱۴۰۹ق.
۹. حلّی (علامه)، فاضل مقداد؛ الباب حادی عشر؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۰. حیدری، سید علی نقی؛ اصول استنباط؛ قم: شورای مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ق.
۱۱. خراسانی (محقق)، محمد کاظم؛ درر الفوائد للآخوند؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۲. خراسانی (محقق)، محمد کاظم؛ فوائد الأصول للآخوند؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۱۳. خراسانی (محقق)، محمد کاظم؛ کفایة الأصول؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۱۴. خمینی، سید روح الله؛ انوار الهدایة (دو جلدی)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق.
۱۵. خمینی، سید روح الله؛ تهذیب الأصول (سه جلدی)؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۲ق.

١٦. خمینی، سیدروح الله؛ مناهج الأصول (دو جلدی)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق.
١٧. خمینی، سیدمصطفی؛ تحریرات فی الأصول (شش جلدی)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.
١٨. خویی، سیدابوالقاسم؛ دراسات فی علم الأصول (چهار جلدی)؛ قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹ق.
١٩. خویی، سیدابوالقاسم؛ محاضرات فی الأصول (پنج جلدی)؛ قم: انتشارات انصاریان، ۱۴۱۷ق.
٢٠. داماد، میرمحمدباقر؛ مصنفات میرداماد (دو جلدی)؛ تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
٢١. رازی، قطب الدین؛ المحاکمات بین شرحی الإشارات؛ قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵.
٢٢. رازی، فخرالدین؛ الأربعین فی أصول الدین (دو جلدی)؛ قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية، ۱۹۸۶م.
٢٣. ربانی گلپایگانی، علی؛ القواعد الكلامية؛ قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۸ق.
٢٤. سبزواری (محقق)، ملاهادی؛ أسرار الحكم؛ قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
٢٥. سمیع دغیم؛ مصطلحات الإمام الفخر الرازی؛ بیروت: مكتبة لبنان ناشرون، ۲۰۰۱م.
٢٦. سیدمرتضی، علم الهدی؛ الذریعة (دو جلدی)؛ تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
٢٧. سیستانی، سیدعلی؛ الراشد فی علم الأصول؛ قم: مكتبة ایت الله سیستانی، ۱۳۷۳.
٢٨. انصاری، مرتضی؛ مطارح الأنظار؛ قم: مؤسسه آل البيت..
٢٩. صدر، سیدمحمدباقر؛ المعالم الجديدة؛ قم: کتابفروشی النجاح، ۱۳۹۵.
٣٠. صدر، سیدمحمدباقر؛ بحوث فی علم الأصول (هفت جلدی)؛ قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه

اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۳۱. صدر، سید محمد باقر؛ مباحث الأصول (سه جلدی)؛ قم: مقرر، ۱۴۰۸ ق.
۳۲. طوسی، خواجه نصیر الدین؛ تجرید الاعتقاد؛ تهران: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۳۳. عراقی، ضیاء الدین؛ نهاية الأفكار (چهار جلدی)؛ تهران: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۴. غروی، محمد حسین؛ نهاية الدراية (سه جلدی)؛ قم: انتشارات سید الشهداء، ۱۳۷۴.
۳۵. غزالی، ابوحامد؛ الأربعین فی أصول الدین؛ بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۹ ق.
۳۶. فیروزآبادی، سید مرتضی؛ عناية الأصول (شش جلدی)؛ قم: انتشارات فیروزآبادی، ۱۴۰۰ ق.
۳۷. گلیپاگانی، محمد رضا؛ إفاضة العوائد (دو جلدی)؛ قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۰ ق.
۳۸. لاهیجی، فیاض؛ شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام (دو جلدی)؛ اصفهان: انتشارات مهدوی، ۱۰۷۲ ق.
۳۹. مرعشی، قاضی نور الله؛ إحقاق الحق و إزهاق الباطل (۲۳ جلدی)؛ قم: مکتبة آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۴۰. مروج، سید محمد جعفر؛ منتهی الدراية (هشت جلدی)؛ قم: انتشارات دارالکتاب جزایری، ۱۴۱۵ ق.
۴۱. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار (۲۷ جلدی)؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
۴۲. مظفر، محمد حسین؛ دلائل الصدق؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۲ ق.
۴۳. مظفر، محمد رضا؛ اصول الفقه (دو جلدی)؛ قم: انتشارات اسماعیلیان.
۴۴. موسوی، سید حسن؛ منتهی الأصول (دو جلدی)؛ قم: کتابفروشی بصیرتی، ۱۳۹۴ هـ - ق.
۴۵. میرزای رشتی، حبیب الله؛ بدائع الأفكار؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۱۳ ق.

۴۶. میرزای قمی، ابوالقاسم؛ قوانین الأصول؛ قم: کتابفروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۷۸ق.
۴۷. نائینی، محمدحسین؛ اجودالتقریرات (دو جلدی)؛ قم: انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸.
۴۸. نائینی، محمدحسین؛ فوائد الاصول للنائینی (چهار جلدی)؛ تهران: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۹. طوسی، خواجه نصیر الدین، قواعد العقائد، دارالغرابة، لبنان، ۱۴۱۳هـ-ق